

حرف‌های ستاره‌ای

۱۴۰۲ ۰۶ ۲۹

ضمیمه رایگان روزنامه شهرآرا
وزنه کودکان و نوجوانان مشهد
شماره ۴۳۹ روزنامه شهرآرا

آشنایی

وای دیرم شد

۴

دوست دارم
ذهنم را
به چالش بکشم

۱۳



سلام به فصل نو

بعد از نام و یاد خدای مهربان، سلام به همه‌ی شما خوانندگان خوب کوله‌پشتی، امیدواریم لب‌تان خندان و دلتان شاد باشد. راستی حالا که سال نو تحصیلی از راه رسیده و بوی دوست داشتنی ماه زیبای مهر همه‌جا را پر کرده است، بگوئید ببینیم حال و احوالتان چه‌طور است! حتما دلتان برای کیف، کتاب، دفتر، مشق و درس مدرسه و هم‌کلاسی و معلم‌تان تنگ شده است. خب، ما هم آغاز سال تحصیلی ۱۴۰۱ را به همه‌ی شما عزیزان تبریک می‌گوییم و از خدا می‌خواهیم همیشه در راه کسب علم و دانش و اخلاق پیروز باشید. اگر نگاهی به تقویم انداخته باشید، حتما دیده‌اید که مناسبت‌های زیادی در این هفته داریم. یکی از این مناسبت‌ها هفته‌ی دفاع مقدس است. درست ۴۳ سال پیش، وقتی دشمن به کشور ما حمله کرد، رزمندگان و سربازان دلیر ما جلو حمله ارتش بعث صدام ایستادند و هشت سال از ما و کشور دفاع کردند و نگذاشتند یک وجب از خاک و آب این کشور کم شود. بچه‌های عزیز، ما این هفته آغاز امامت حضرت مهدی [عج]، امام دوازدهم عزیزمان، را هم داریم. حضرت مهدی [عج] فرزند امام حسن عسکری [ع] هستند که زنده اما غایب از نظرند. ان شاء... با ظهورشان همه‌ی بدی‌ها، ظلم‌ها و جنگ‌ها در جهان به پایان می‌رسد و همه در صلح و آسایش زندگی خواهند کرد.



فهرست

حرف‌های ستاره‌ای ۱/
 قهرمانان شجاع ۲/
 جامدادی بارچهای ۳/
 وای، دیرم شد! ۴/
 بازی موبایلی ۶/
 مسابقه‌ی رالی جاده‌ای ۷/
 بازی بوی ماه مهر ۸/
 قاب کودکی ۱۰/
 حلوی هویت ۱۱/
 دوست دارم
 دهنم را به چالش یکشم ۱۲/
 ما منتظر ظهور امام زمان هستیم ۱۴/
 جنب و جوش رنگ‌ها در شیر ۱۶/
 معرفی کتاب ۱۷/

صاحب‌امتیاز:
 شهرداری مشهد
 مدیر مسئول:
 سید میثم موسوی مهر
 سردبیر:
 سید سجّاد طلوع هاشمی
 دبیر منائم:
 ارژنگ حاتمی
 دبیر کوله‌پشتی:
 طیبه سادات ثابت
 گرافیک و صفحه‌آرایی:
 ملک جمعی

پست الکترونیک:
sabet@shahrara.com
 نشانی سایت:
shahraranews.ir/fa/kids
 آیتای روزنامه: ۹۰۵۴۶۵۸۰۶۰
 نشانی: میدان شهدا، نیش دانشگاه ۱
 دفتر مرکزی: ۵-۳۷۲۸۸۸۸۱-۳۷۲۸۸۸۸۱
 توزیع و امور مشترکین:
 ۵-۳۷۲۸۸۸۸۱-۵۱
 داخلی ۵۱۹ و ۵۲۰

حرف‌های ستاره‌ای



ماه خوب مهر، فصل درس و دوستی‌های جدید از راه رسیده است و همه با شور و نشاط و سلامتی، سال جدید تحصیلی را شروع کرده‌اید. اگر می‌خواهید از درس خواندن و کلاس و مدرسه لذت ببرید و نگرانی و اضطراب را به دل خود راه ندهید، این حرف‌های مهم و ستاره‌دار را بخوانید یا روی دیوار اتاقتان بچسبانید که بدرخشند و هیچ چیز مهم را فراموش نکنید.

❶ بعد از پایان زمان مدرسه، وقتی به خانه رسیدید، وسایلتان را سر جای خود بگذارید، بعد به سراغ خوردن و آشامیدن بروید.

❷ در زمان مناسب و قبل از رسیدن شب، تکالیف خود را انجام دهید و هرگز درس خواندن را برای ساعات آخر شب نگذارید.

❸ دیر خوابیدن مساوی با دیر بیدار شدن و صبحانه نخوردن و دیر رسیدن به مدرسه است. همیشه سر شب بخوابید تا صبح روز بعد پرانرژی باشید.

❹ درس‌های هر روز را در زمان خودش بخوانید و یاد بگیرید. با انبار کردن درس‌های یادنگرفته، نگرانی و اضطراب، جلوی یادگیری درس‌های تازه‌رامی‌گیرید و کار سخت می‌شود.

❺ هر نکته یا بخشی را از درسی نفهمیدید، از معلم یا هم‌کلاسی‌هایتان بپرسید. پرسیدن عیب نیست، ندانستن عیب است.

❻ زمان درس دادن، همه‌ی حواستان به درس باشد و یادداشت‌برداری کنید. این کار ساده کمک بزرگی به یادگیری می‌کند.

❼ اگر می‌خواهید نتیجه‌ی خوبی بگیرید، با تلفن همراه زیاد رفیق نباشید یا اگر لازم بود از آن استفاده کنید، از ساعت ۹ شب به بعد استراحت کنید زیرا مغز خسته می‌شود و قدرت یادگیری کاهش می‌یابد.



قهرمانان شجاع

چندتایی مرز دارد
هر طرف از کشور ما
یک طرف کوه است مرزش
یک طرف هم آب دریا

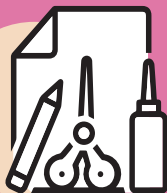
توی هر مرزی همیشه
مرزبان‌ها ایستادند
روز و شب آماده باش‌اند
با هم آنجا ایستادند

هر زمان دشمن بخواهد
رد شود از مرز ایران
باتفنگ و تانک و موشک
یا کله‌های فراوان

مرزبان‌ها با شجاعت
زود می‌جنگند با او
تا شود زودی فراری
دشمن بدجنس پررو



تصویرگر: زهره افطاعی



جامدادی پارچه‌ای

چه طوری درست کنیم:

خیلی وقت‌ها با تکه پارچه‌های اضافی توی خانه نمی‌دانیم چه کار کنیم. اما با نوآوری و کمی تکه پارچه و نخ و سوزن، می‌توانید یک جامدادی پارچه‌ای کوچک همه‌کاره برای خودتان یا خانواده درست کنید که به راحتی بتوانید، چیزهای مهم و ضروری را در آن قرار دهید. برای این کار، ابتدا دو پارچه‌ی مستطیلی به اندازه‌ی دلخواه برش دهید. آن‌ها را روی هم قرار دهید و به سه قسمت تقسیم کنید. قسمت پایین را روی قسمت میانی تا کنید. با سوزن ته‌گرد پارچه‌ها را روی هم ثابت کنید. در این مرحله، لبه‌ی درکیف را با قیچی گرد کنید. سپس با سوزن و نخ و با کمک یک بزرگ‌تر، دور تا دور جامدادی پارچه‌ای را بدوزید. در مرحله‌ی بعد، دو دکمه در دو طرف آن بدوزید. به اندازه‌ی دکمه، با نوک قیچی شکاف ایجاد کنید و لبه‌های شکاف را بدوزید. اگر دوست داشتید، می‌توانید دسته‌ی جامدادی را به یک طرف آن بدوزید.



طاهره عرفانی



چی لازم داریم؟

سوزن نخ

قیچی

خرده پارچه‌ی ضخیم

یا پارچه‌ی فوتر

خط کش



وای، دیرم شد!

ساعت تمام بلند بلند امید را صدا بزنند و آخر سر پتو را از روی امید بکشند و کف پاهایش را قلقلک بدهند تا بیدار شود. امید که بیدار شد، به ساعت نگاه کرد و داد زد: «وای، چرا زودتر بیدارم نکردید؟!» حسابی دیرم شد! آن قدر دیر شده بود که وقتی برای شستن صورت و صبحانه خوردن نبود. امید همان جور که لباس های چروک پرت شده روی جالباسی را برمی داشت تا بپوشد، با خودش گفت: «باید زود آماده شوم. صبحانه نمی خورم. یک ساندویچ می برم. صورتم را هم توی مدرسه می شویم.» اما آماده شدن برای مدرسه راحت نبود. جوراب ها پیدایشان نبود. کلی طول کشید که امید جوراب های مچاله شده را زیر تخت خواب پیدا کرد و برنامه ی کلاسی اش را آماده کند. آن وقت با عجله ساندویچش را از مامان گرفت و دوید سمت مدرسه. دویدن صبح زود خیلی خوب است و آدم را سر حال می کند اما اگر دیرت شده باشد و صبحانه هم نخورده باشی، خیلی کیفی ندارد. بالاخره امید به مدرسه رسید، البته با کمی تأخیر. آقای ناظم وقتی قیافه ی نامرتب و چشم های پف کرده و صورت نشسته ی امید را دید، سری تکان داد و گفت: «نکند از جنگ برگشته ای!

خیلی خوش گذشت. تقریباً شب بود که بابا بزرگ امید را به خانه رساند و خودش از دم در خدا حافظی کرد و رفت. امید خوش حال بود و شروع کرد به تعریف کردن فیلم برای مامان و بابا و خواهرش. چند بار از اوّل تا آخر فیلم را تعریف کرد و با هیجان گفت: «آدم فضایی ها بازمینی ها دوست شده بودند و نقشه ی راه سیّاره ها را آورده بودند.» عجب فیلمی! حرف نداشت! فیلم سینمایی حواس امید را حسابی پرت کرده بود، آن قدر که فراموش کرد تکلیف مدرسه دارد. بعد از شام، بابا که برای چندمین بار داشت ماجرای فیلم سینمایی را از امید می شنید، گفت: «راستی پسر، تو تکلیفی برای فردا نداری؟» امید تا این را شنید، داد و فریادش بلند شد: «وای، یادم رفته بود! کلی مشق دارم. خوب شد گفتید! وای، حالا چه کار کنم؟!» و دوید توی اتاقش. دیر وقت بود که بالاخره تکالیف امید تمام شد. آن وقت، او خسته و بی حال پرید توی تختش و خوابش برد، آن هم چه خوابی! خوابش آن قدر سنگین بود که حتی صدای زنگ ساعت هم نمی توانست بیدارش کند. صبح مامان مجبور شد نیم

زمان مدرسه ها که می شود، همه ی بچه ها به موقع از خواب بیدار می شوند. آماده می شوند و می روند مدرسه. روز اوّل مدرسه ها از راه رسید. امید هم مرتب و منظم به مدرسه رفت. هم کلاسی های پارسالش را دید و خوش حال شد. معلّم ها آمدند و بعد از سلام و آشنایی، اوّلین درس ها را دادند. ظهر که امید از مدرسه برگشت، بابا بزرگ بعد از مدّت ها به خانه ی آن ها آمده بود. امید با خوش حالی سلام کرد و دست بابا بزرگ را گرفت. بابا بزرگ گفت: «علیک سلام پسر. چه طوری؟ یک خبر خوب. امروز آدمم تا با هم برویم سینما.» امید آن قدر خوش حال شد که با عجله دوید توی اتاقش. کیفش را انداخت گوشه ی اتاق. لباس های فرمش را در آورد و روی جالباسی پرت کرد و جوراب هایش را گلوله کرد و شوت کرد زیر تخت خوابش. بعد هم رفت و کنار بابا بزرگ نشست و سرگرم حرف زدن با او شد. لباس پوشید تا همراه بابا بزرگ بروند و فیلم سینمایی مورد علاقه شان را که راجع به آدم فضایی ها بود ببینند. سینما با آن ذرت بوداده های خوش مزه



تصویر: زهره اقامی

این چه قیافه‌ای است؟!
اصلاً چرا دیر رسیدی؟!»
امید هم ماجرای بابابزرگ
و سینما و دیر خوابیدنش
را برای آقای ناظم تعریف
کرد. آقای ناظم با حالت
جدی گفت: «سینما رفتن
خیلی هم خوب است اما
نباید به خاطرش همه چیز
را فراموش کنی. این بار
عیبی ندارد اما حواست
باشد دوباره تکرار نشود.
حالا زود برو سر کلاست.
البته قبلش برو صورتت
را بشوی و خودت را مرتب
کن. حتماً دلت نمی‌خواهد
بچه‌های کلاس تو را با
این قیافه ببینند.» امید
سرش را پایین انداخت و
معذرت‌خواهی کرد. بعد
هم دوید سمت دستشویی
تا کمی خودش را مرتب
کند چون اصلادش
نمی‌خواست بچه‌های
کلاس او را با آن قیافه‌ی
نامرتب و ژولیده ببینند.



بازی موبایلی

رئیس جمهور

تا حالا شده فکر کنی که رئیس جمهور بودن چه طوری است؟ بازی این هفته‌ی کوله‌پشتی درباره‌ی همین موضوع است. در بازی ایرانی «رئیس جمهور» که از سوی استودیوی «تیرنام» ساخته شده است، شما در نقش رئیس جمهور کشورمان، ایران، قرار می‌گیرید و باید با مشکلات داخلی کشور دست و پنجه نرم کنید.



وظیفه‌ی شما در بازی این است که کشور را به سوی پیشرفت سوق دهید و ساختمان‌هایی جدید در سراسر کشور بسازید. از سوی دیگر، باید مردم را راضی نگه دارید تا بتوانید هم‌چنان به همه خدمات‌رسانی کنید و ایران را محکم و سربلند نگه دارید. زمانی که قدرت کشور به شما تحویل داده می‌شود، با کشوری روبه‌رو می‌شوید که در آن آب و برق مدام قطع می‌شود و هوای آن بسیار آلوده است.

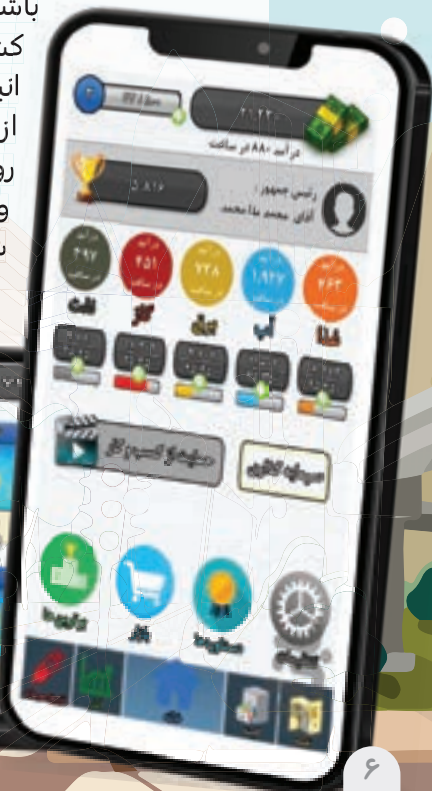
حالا این شماست که باید قدرتمند ظاهر شوید، همه چیز را مدیریت کنید و از پس مشکلات بربیایید. شما می‌توانید پروژه‌های پیشرفت اقتصادی داشته باشید. در جاهای مناسب سد ایجاد کنید یا زمین‌های کشاورزی را توسعه دهید. رفاه اجتماعی را بالا ببرید و انبارهای دولت را با پول و غذا پر کنید.

از ویژگی‌های این بازی می‌توان به موسیقی جذاب، روابط کاربری ساده، انواع ساختمان‌ها و رویدادهای بد و خوب اشاره کرد. اوه! جناب رئیس جمهور! در کشور سیل آمده است! دست‌به‌کار شوید.

کدزیرا
اسکن و از
همین حالا
به مشکلات
کشور
رسیدی
کنید!



اسکن کنید





مسابقه‌ی رالی جاده‌ای



هستی
نیک‌صفتی

در یک دنیای جذاب و عجیب، همه‌ی حیوانات در کنار هم زندگی می‌کنند و دقیقاً زندگی‌شان شبیه ما انسان‌هاست! آن‌ها هم ماشین‌سواری می‌کنند، مسابقه می‌دهند و دقیقاً همان ماجراجویی‌ها را دارند که انسان‌های عادی از سر می‌گذرانند. حالا و در این شرایط، ماجراجویی‌های یک تنبل درختی به اسم «چی» شروع می‌شود. «چی» عاشق ماشین‌سواری و مسابقه است. سرعت را دوست دارد و از مسابقه‌ی چهارروزی رالی جاده‌ای باخبر می‌شود. از طرف دیگر، خانه‌ی مادر بزرگ چی و البته روستای آن‌ها در معرض نابودی است و چی برای نجات دادن آن‌ها شدیداً به جایزه‌ی این مسابقه نیاز دارد. مشکلات «چی» جوان به این موارد محدود نمی‌شوند. شخصیت داستان ما تصمیم می‌گیرد برای مسابقه دادن، برنده شدن و البته به دست آوردن جایزه‌ی اصلی، با بزرگ‌ترین قهرمان رالی دنیا رقابت کند هرچند او ماشین ندارد، هیچ چیزی درباره‌ی مسابقه‌ها نمی‌داند و از آن مهم‌تر اینکه اصلاً نمی‌داند چه طور باید خود را برای چنین مسابقه‌ای آماده کند! در همین شرایط، «چی» با یک استاد مرموز آشنا می‌شود که با چند شرط مهم، وظیفه‌ی آموزش به او را برعهده می‌گیرد. الان و با این شرایط، آیا یک تنبل درختی جوان می‌تواند بزرگ‌ترین قهرمان مسابقات ماشین‌سواری را شکست دهد؟

در انیمیشن امروز، به اهمیت تلاش و پشتکار را برای رسیدن به هدف و موفقیت پی می‌بریم. هم‌چنین می‌فهمیم که ما برای موفق شدن و رسیدن به هدف، به ابزار، استاد ماهر و کسب مهارت نیاز داریم. همه‌ی این‌ها را که کنار بگذاریم، یکی دیگر از موضوعات که در این انیمیشن یاد می‌گیریم این است که به حرف دیگران درباره‌ی محال بودن آرزو و هدف و قضاوت‌های دیگران گوش نکنیم.



نام انیمیشن:
مسابقه‌ی رالی جاده‌ای

سال انتشار:
۲۰۲۳

کارگردان:
راس ونگور

کشورهای سازنده:
آمریکا و انگلستان

ژانر:
خانوادگی

زمان:
۹۳ دقیقه

پاکت خوراکی را که داخل
اتوبوس باز کردی، در سطل
خانه‌ی ۳۵ بینداز.

توی راه بادوستانت
شعر بوی ماه مهر را بخوان
و به خانه ی ۴۰ برو.

صبر کن
تا دوستانت
که عقب
افتادند به تو
برسند. دور
بعد با تا س زیر
۳ حرکت کن.

به مدرسه رسیدی.
موفق باشی عزیزم!

پایان

بوی ماه مهر

برای انجام این بازی به یک عدد دتاس و به تعداد بازیکنان به مهره نیاز دارید. برنده کسی است که زودتر به خانه‌ی پایان برسد. سایر توضیحات بازی داخل متن آمده است.

شروع

سه خانه
به جلو برو.

ماهان و ماهک
می خواهند به مدرسه بروند.
آن ها را همراهی کن.



۳۲ پیاده شو
بعد با تاس بالای ۳
حرکت کن.

۲۵ سوار اتوبوس شوو
در خانه‌ی ۳۲ پیاده شو.

داخل
ایستگاه
منتظر بمان
تا اتوبوس
برسد. دور
بعد با تاس
زوج حرکت
کن.

بچه های عزیز در این صفحه دوست دارید
با چه موضوعاتی بازی و سرگرمی داشته باشید؟
نظرات خود را به شماره ایتمای
۹۰۵۴۶۵۸۰۶۰ بفرستید.

۲۰ کیفیت را
در پارک جا
گذاشتی.
به خانه‌ی ۱۶
برگرد.

توی راه با
دوستانت
ورزش کن،
سپس
پنج خانه به
جلوبرو.

۱۵ روی نیمکت
پارک استراحت
کن تا دوستانت
به تو برسند. دور
بعد با تاس زوج
حرکت کن.

۹ چراغ عابر پیاده قرمز است.
صبر کن تا سبز شود. دور بعد با
تاس فرد حرکت کن.



مهراد و پرنیان



نیکان مصلی نژاد

قاب کودکی

بچه های عزیز تا هفته دیگر
عکس های خود را با موضوع
«من و همکلاسی هایم»
برای ما به شماره ی ابتدای
۹۰۵۴۶۵۸۰۶۰ بفرستید.



محمد صدرا پور دولت



ریحانه و مطهره



مرجان اسماعیلی

چی لازم داریم؟

هویج پنج عدد متوسط

آرد یک پیمانه

روغن به میزان لازم

شکر نصف پیمانه

گلاب یک چهارم پیمانه

پودر هل یک چهارم پیمانه

حلوای هویج

خانم خرگوش چند تا هویج توی جنگل پیدا کرده بود. با خودش فکر کرد برای عصرانه می‌تواند با این‌ها یک عصرانه‌ی خوش مزه درست کند. او فکر کرد که باید یک غذای جدید درست کند چون از بس هویج خورده بودند خسته شده بود. برای همین، رفت سراغ کتاب آشپزی که برای تولدش کادو گرفته بود. آن را ورق زد تا رسید به به عکس حلوای هویج. خوشش آمد و فکر کرد حتما حلوای خوش مزه‌ای می‌شود. پیش‌بند آشپزی‌اش را پوشید. بعد مواد زیر را آماده کرد:

خانم خرگوش اول هویج‌ها را پوست کند. آن‌ها را گذاشت توی قابلمه تا با آب بپزند. بعد از اینکه آب کاملاً خشک شد، هویج‌ها را برداشت و با گوشت کوب له کرد. بعد آرد را توی یک قابلمه تفت داد. آرد را برای این تفت می‌دهند که بوی خامی آن از بین برود. خانم خرگوش این را از توی کتاب آشپزی یاد گرفته بود! بعد از پنج دقیقه، روغن را اضافه کرد. بعد هم هویج، گلاب، شکر و هل را به مواد اضافه کرد. آن‌ها را خوب به هم زد. مواد را آن قدر هم زد تا کمی سفت شد. وقتی حلوای به راحتی از کف قابلمه جدا می‌شود و به آن نمی‌چسبد یعنی آماده است!

وقتی حلوای آماده شد، خانم خرگوش با خودش فکر کرد حلوای را به شکل هویج در بیاورد!

نزدیک عصر بود و بچه‌ها که رفته بودند توی جنگل بازی کنند، کم‌کم سروکله‌اشان پیدا شد. آن روز خانم خرگوش و بچه‌هایش یک عصرانه‌ی جانانه خوردند! شما هم اگر حلوای دوست دارید می‌توانید با کمک بزرگ‌ترها این حلوای را درست کنید.

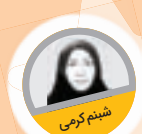


گفتگو با یک مخترع کوچک:

دوست دارم ذهنم را به چالش بکشم

میلیون‌ها سال پیش، آدم‌ها برای تأمین نیازهای خود با مشکلات فراوانی روبه‌رو بودند اما به کمک خلاقیت، دست به اختراعات بسیار مهمی زدند که اگر انجام نمی‌شدند، زندگی ما هم چنان مانند انسان‌های اولیه باقی مانده بود.

آرشیدا غفاری امسال دانش‌آموز کلاس هفتم مدرسه‌ی آشنا خواهد بود. او از هفت سالگی با شرکت در مسابقات شطرنج و کسب مقام برتر و سپس رسیدن به موفقیت‌های مختلفی در حوزه‌های فرهنگی، ورزشی و فکری به استعداد خود پی برده است و اکنون با اختراع یک روبات نویسنده، جزو برترین‌های جشنواره‌ی بین‌المللی ابن‌سیناست. گفت‌وگوی ما با آرشیدا را می‌خوانید.



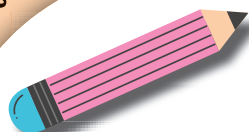
آرشیداجان، از نخستین موفقیت خود برایمان بگو.

نخستین تجربه‌ام از موفقیت را سال ۱۳۹۶ با تشویق‌های استادم آقای جلال حسینی عطار در مسابقات شطرنج به دست آوردم.

پس از آن، کلاس دوم، در رشته‌ی کتاب‌خوانی و سپس در طرح «عید و داستان» برتر ناحیه شدم.

سال ۹۸ در رشته‌ی ژیمناستیک و سال بعد در رشته‌ی بسکتبال موفق به کسب مقام سوم ناحیه و هم‌چنین دیپلم افتخار جشنواره‌ی بین‌المللی ریاضیات کانگورو در ایران شدم. سال ۱۴۰۰ در کلاس پنجم با مشورت و راهنمایی معلم، خانم افسانه افشار کردستانی، با ساخت روبات نویسنده‌ی «همراه دست‌های من» در جشنواره‌ی جابربن‌حیّان در بخش فرصت‌های متنوع یادگیری در محور طراحی و ساخت، موفق به کسب رتبه‌ی سوم ناحیه شدم.

پس در جشنواره‌ی بین‌المللی ابن‌سینا با همین طرح شرکت کردم و مدارک بین‌المللی مربوط به اختراع‌م را در سال ۱۴۰۱ به دست آوردم.



درباره‌ی «همراه دست‌های من» و اولین جرعه‌ی این اختراع برایمان توضیح می‌دهی؟

به نظرم، اختراعات و کشفیات در مرحله‌ی اول از یک ذهن جست‌وجوگر و کنج‌کاو شروع می‌شوند. من هم همیشه به اختراع وسایل مورد نیاز مردم فکر می‌کنم و بیشتر دوست دارم برای معلولان و آسان کردن شرایط سخت زندگی آن‌ها تلاش کنم. در بیشتر مواقع، مشکلات توان‌یابان را بررسی می‌کنم تا جرعه‌ای در ذهنم ایجاد شود. ماشین نویسنده‌ی خانگی «همراه دست‌های من» را با تلفیقی از دو دستگاه مکانیکی و الکترونیکی [مکاترونیک] با هدف استفاده‌ی ارزان‌تر و آسان‌تر طراحی کردم. این نویسنده‌ی خانگی می‌تواند برای آسان شدن آموزش و یادگیری افراد نابینا با کیبورد بریل و هم چنین افراد ناشنوا با هدف انتقال بیانی و نوشتاری حتی در خانه استفاده شود. هم چنین برای نامه‌نگاری‌های رسمی و غیررسمی، انجام تکالیف دانش‌آموزی و دانشجویی، طراحی‌های ساده، لوگو و حروف می‌تواند در مسیر خدمت به دانش استفاده شود.

تعطیلات تابستان را بیشتر دوست داری یا سال تحصیلی؟

به نظرم همه‌ی بچه‌ها تابستان را دوست دارند اما من در این تابستان تقریباً روزی سه ساعت را به مطالعه‌ی دروس و تست‌های هوش و تحلیل آن‌ها اختصاص دادم و روزانه دو ساعت از وقتم را به مطالعه‌ی غیردرسی که معمولاً شامل کتاب‌های بسیار پرفروش دنیا در زمینه‌ی داستان است پرداختم. از بازگشایی مدرسه نیز بسیار خوش‌حالم زیرا در مدرسه‌ای که من تحصیل می‌کنم، همگی اعضای یک خانواده هستیم و همیشه در طول تحصیل، فعالیت‌های ورزشی و هنری‌ام را هم‌زمان با درس‌های مدرسه دنبال می‌کنم اما همه تلاش‌م برای سال تحصیلی جدید تمرکز روی درس‌هایم خواهد بود.

فقط به فعالیت‌های علمی علاقه‌مندی؟

خیر، علاقه‌ی بسیاری به ورزش، موسیقی و بازی‌های فکری و رباتیک دارم و به آن‌ها هم می‌پردازم. البته انتخاب این حوزه از فعالیت علمی هم بخشی از علاقه‌مندی خودم به اختراع است و همیشه دوست دارم ذهنم را به چالش بکشم تا به بخش‌های ناشناخته‌ی قلمرو ذهن ورود پیدا کنم. علاوه بر این، بیشتر اوقات در اتاقم به آزمایش و مطالعه مشغولم.

از برنامه‌های آینده و خواسته‌هایت برایمان بگو.

دوست دارم در زمینه‌ی ثبت اختراع فعالیت‌های زیادی انجام دهم و از آنجا که به علم پزشکی علاقه‌مند هستم، بیشتر در این زمینه مطالعه می‌کنم. از هم‌سالانم نیز می‌خواهم حتماً در زمینه‌ی علایق علمی و اکتشافی مشترکشان با یکدیگر صحبت کنند و کار پژوهشی و تحقیقاتی را به صورت گروهی انجام دهند. سخت‌کوشی و هدفمند بودن راز اصلی موفقیت است. در پایان، از خانواده‌ام که همیشه مرا باور داشته‌اند و مسیر پیشرفتم را فراهم می‌کنند سپاسگزارم. از مسئولان محترم هم تقاضای اختصاص بودجه‌ی مناسب برای کمک به پیشرفت و اجرای پروژه‌های خلق‌شده از سوی دانش‌آموزان و ایجاد فضاهای هم‌فکری و کارگروهی برای علاقه‌مندان به خلق و نوآوری را دارم.

به مناسبت سالروز به امامت رسیدن حضرت مهدی [عج] یک دعوتی خاص



مرجان اسماعیلی

مادر بزرگ همسایه ها و فامیل را برای مراسم دعای ندبه دعوت کرده بود. بعضی از بچه ها هم قرار بود همراه پدرها و مادرها ایشان بیایند. آرمان، سمیه و محمّد داشتند به مادر بزرگ کمک می کردند. آن ها می خواستند بیشتر درباره ی این دعا بدانند. برای همین، از مادر بزرگ سؤال کردند.

۲

سمیه: اما ما چه کار می کنی؟ امام یعنی کسی که بعد از پیامبر از طرف خدا برای راهنمایی ما انتخاب شده. اما ما آن او مدنی که ما رویه سمت خوبی ها راهنمایی کنی و راه درست روی همون نشون بدن. ما باید به حرف امامانمون گوش کنیم. امام زمان [عج] آخرین امام بین ما هستن. ما امام رو نمی بینیم ولی ایشان ما رو می بینن و مراقب ما هم هستن.

۳

محمّد: بچه ها هم می تونن برای امام کاری کنن؟ مادر بزرگ: بله عزیز دلم! بچه ها هم می تونن کارهایی که امام رو خوش حال می کنه انجام بدن. وقتی به کسی کمک می کنین، حضرت خوش حال می شن. وقتی حرف های خوب می زنین، به امام نزدیک می شین. وقتی درستون رو خوب می خونین، به امام زمان خدمت می کنین. یاران امام باید دانا و با اخلاق باشن.



۱

آرمان: مادر بزرگ، دعای ندبه برای چیه؟ مادر بزرگ: دعای ندبه یکی از دعاهایه که برای ظهور امام زمان [عج] خونده می شه. توی این دعا از خدا می خواهیم که امام زودتر ظهور کنن و ظلم و ستم رو از بین ببرن. امام زمان [عج] از شیعیان خواستن که برای ظهورشون دعا کنن. برای همین هم مراسمی مثل دعای ندبه برگزار می شه. البته دعا های دیگه ای هم هست مثل دعای فرج.

۴

آرمان: شما از کجا می‌دونین که امام زمان چی دوست دارن؟ مادر بزرگ: از روی حدیث‌هایی که امام گفتن. مثلاً یکی از حدیث‌های امام در مورد شکرگزاری به ما باید بندگان شکرگزاری باشیم. مثلاً شکرگزاری از نعمت‌های خدا. شکرگزاری به خاطر اینکه کشورمون امنیت داره. شکرگزاری به خاطر اینکه پدر و مادر در کنارمون هستن. به خاطر سلامتی مون و خیلی چیزهای دیگه.



۵

سمیه: من فکر می‌کنم امام زمان خیلی مهربونه. مادر بزرگ: بله جانم! امام همه آدم‌های خوب رو دوست دارن. بچه‌ها رو هم خیلی دوست دارن و دوست دارن که همه ما کارهای خوب بکنیم. وقتی کار خوب می‌کنیم، یعنی منتظر ظهور امام هستیم.

۶

مادر بزرگ: خب دیگه، زودتر بریم آماده شیم. کم کم مهمونا می‌رسن. آرمان، محمّد و سمیه: ما آماده ایم!



دانستنی های علمی

جنب وجوش رنگ ها در شیر

اگر به دنبال یک هیجان هستید، لذت انجام این آزمایش علمی را از دست ندهید! مقداری شیر داخل یک ظرف مناسب بریزید به طوری که تمامی سطح ظرف را بپوشاند. چند قطره رنگ خوراکی وسط ظرف شیر بریزید. اگر نوک گوش پاک کن را به آرامی در وسط قطرات رنگ قرار دهید، هیچ اتفاق خاصی نمی افتد. اتفاق هیجان انگیز وقتی می افتد که انتهای گوش پاک کن را به چند قطره مایع ظرف شویی آغشته نکنید، سپس وسط قطرات رنگ قرار دهید یا با دقت، چند قطره مایع ظرف شویی روی شیر بچکانید. شما شاهد حرکت و جنب وجوش رنگ ها در سطح شیر خواهید بود!

چه رازی در این چند قطره مایع ظرف شویی نهفته است که به محض فرو رفتن در رنگ ها باعث حرکت آن ها در سطح شیر می شود؟ مایع ظرف شویی چربی ها را از سطوح جدا می کند. در داخل شیر ذرات چربی وجود دارند که در شیر معلق هستند. زمانی که مایع ظرف شویی را به سطح شیر اضافه می کنیم، ذرات معلق چربی شکسته می شوند و به سرعت حرکت می کنند و باعث می شوند این طرح زیبای رنگی روی سطح شیر پدید آید. شما می توانید در این آزمایش به جای شیر و قطرات رنگ، از آب و ذرات پودر فلفل یا کاغذهای رنگی پانچ شده ی کوچک استفاده کنید.



مریم پورحقیقی

چی لازم داریم؟

شیر

ظرف لبه دار

رنگ خوراکی (دو یا سه رنگ)

گوش پاک کن

مایع ظرف شویی





معرفی کتاب

پایگاه سری



اگر به کتاب‌هایی که درباره‌ی شجاعت‌های رزمندگان کشورمان در هشت سال جنگ تحمیلی نوشته شده‌اند علاقه‌مندید، پیشنهاد می‌کنیم کتاب «پایگاه سری» را بخوانید.

این کتاب که با قلم ساده و روان داوود امیریان نوشته شده است، داستان موشک‌باران شهرهای ایران از پایگاه مخفی دشمنان است.

تیمی از بچه‌های رزمندگی کار بلد و ماهر از تنها سرنخ‌گنگی که به دست آمده است راهی کردستان می‌شوند تا شاید بتوانند ردپایی از این پایگاه پیدا کنند. آن‌ها در مسیر با سعید آشنا می‌شوند، جوانی که همه‌ی اعضای خانواده‌اش را در همین موشک‌باران از دست داده است. آن‌ها با کمک سعید رد این پایگاه را پیدا می‌کنند اما در مسیر، مشکلاتی برای آن‌ها پیش می‌آید.

«دوستان خدا حافظی نمی‌کنند» عنوان داستان دوم این کتاب است. همان‌طور که از عنوان این داستان پیداست، داستان درباره‌ی رزمندگانی است که با هم رفاقتی قلبی و واقعی دارند. آرش ناخواسته سوار قطاری می‌شود که رزمندگان را به دوکوهه می‌برد. در قطار هم دوستانی پیدا می‌کند که در مسیرهای مختلف به او کمک می‌کنند به جبهه برسد. اگر می‌خواهید پایان ماجرای این دو داستان را بدانید، این کتاب را از کتابخانه امانت بگیرید و بخوانید.



نویسنده: داوود امیریان

ناشر: عهد‌ما

سال انتشار: ۱۴۰۰

